هوالعلیم

قرار دادن قلب در مسیر علم و معرفت در هر قدم از حرکت به سمت خدا

شرح حدیث عنوان بصری ـ فراگیری علم از علما ـ

جلسه ۲۳۹

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذباللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

و صلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

و على آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

و امّا اللَواتِي فِى العِلمِ: فَاسْأَلِ العُلَمَاءَ ما جَهِلتَ، و إيّاكَ أن تَسأَلَهُم تَعَنُّتاً و تَجرِبَةً؛ و إيّاك أن تَعمَلَ بِرَأْيِكَ شَيئًا، و خُذ بِالاحْتِياطِ فِى جَمِيعِ ما تَجِدُ إلَيهِ سَبِيلًا؛ واهْرُب مِنَ الفُتيا هَرَبَكَ مِنَ الاسَدِ، و لاتَجعَل رَقَبَتَكَ لِلنّاسِ جِسرًا؛ آنچه را که مربوط به علم و معرفت است یکی این است که: هرچه را که نمی‌دانی سؤال کن، با جهل حرکت نکن. نگو ان‌شاءاللَه مسئله‌ای نیست. هر قدمی که برمی‌داری آن قدمت باید از روی علم باشد، و از روی یقین باشد. با ان‌شاءاللَه ان‌شاءاللَه کار درست نمی‌شود بلکه خرابکاری

می‌شود.

و إيّاكَ أن تَسألَهُم تَعَنُّتاً؛ وقتی‌که از علما سؤال می‌کنی به قصد تحقیر و تذلیل آنها و اینکه آنها را به خفت بیندازی سؤال نکن، سؤالت باید برای استفهام باشد، برای فهمیدن باشد، نه اینکه بخواهی آنها را امتحان کنی ـ البته مسئلهٔ امتحان فرق می‌کند که بعداً عرض می‌کنم ـ ولی اینکه بخواهی آنها را دست بیندازی، تحقیرشان کنی، و ببینی که مثلا این نظرش چیست بعد هم با نظر او به جدال برخیزی که اینها همه‌اش خلاف است.

و إيّاك أن تَعمَلَ بِرَأْيِكَ شَيئًا؛ بپرهیز از اینکه به رأی خودت و به سلیقه خودت بدون اینکه بر یک اساس و بر یک پایهٔ رصین و متین و استوار باشد بخواهی عمل کنی. و در جمیع آنچه که می‌توانی طریق احتیاط در پیش بگیری احتیاط کن. ـ عجیب است، واقعاً مسائل عجیبی است ـ از فتوا و حکم بین مردم فرار کن آنچنان که شیر تو را تعقیب می‌کند. **هَربَكَ يا هَرَبَكَ مِنَ الاسَدِ** ـ این عبارت‌ها عبارت‌های عجیبی است ـ حضرت نمی‌گویند فرار کن از فتوا

دادن، فرار کن از رساله بیرون دادن، فرار کن از اینکه خود را در معرض مرجعیت و فتوا دربیاوری، نه، همان‌طوری که شیر دنبالت کرده. این قضیه تفاوت می‌کند با فرار؛ یعنی وقتی شیر دنبال آدم می‌کند آدم از فرار شش تا پشتک هم می‌زند، آن‌طوری فرار کن! چون آن با دو تا جهش به آدم می‌رسد. اینها چه درک کردند که این‌طور مسائل را به این نحوه بیان می‌کنند و ما کجا هستیم، ما کجا هستیم؟! از فتوا بپرهیز و فرار کن همان‌طوری که شیر به دنبالت گذاشته است.

و لا تَجعَل رَقَبَتَكَ لِلنّاسِ جِسرًا؛ گردنت را جسر قرار نده، پل قرار نده که بیایند به واسطه تو بخواهند به مطلوب برسند. تو را وسیله قرار بدهند برای رسیدن به خواسته‌های خودشان.

این آخرین فقراتی است که در این حدیث شریف حضرت بیان می‌کنند و البته ملیّء از مطالب که هر کدام جا دارد که جلساتی را به آن اختصاص بدهیم. واقعاً این حدیث «عنوان» همان‌طوری که بزرگان می‌فرمودند باید هر هفته انسان به این حدیث بپردازد و نگاه کند. مرحوم آقا می‌فرمودند من در نجف که بودم این حدیث را نوشته بودم ـ من هم

نوشته ایشان را دیده بودم ـ و این در جیب من بود و من هر هفته به این حدیث نگاه می‌کردم، می‌آمدم در کنار صحن علوی می‌نشستم و این حدیث درمی‌آوردم و همین‌طور به آن نگاه می‌کردم، در فواصلی که مباحثه داشتند یک فرصتی نیم ساعتی. نتیجه‌اش چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که آن روش انسان، فکر انسان، مرام و ممشای انسان به یک سمت دیگری برود. زندگیش، معاشش، حرکتش، علمش، درسش، کارش، مرامش، خودش را منطبق کند با این حدیث. و این خیلی عجیب است و خیلی فرق می‌کند که انسان یک مطلبی را بداند و اینکه یک مطلبی را هر روز به آن توجه کند. ما خیلی چیزها می‌دانیم، در حافظه ما خیلی مسائل حفظ است، در ذاکره ما، اما آیا آنها را هر روز در ذهن می‌آوریم و مرور می‌کنیم؟ با اینکه می‌دانیم.

یک وقتی مرحوم آقا در طهران بودند حتی اواخر عمرشان به من می‌گفتند: فلانی یک زمانی بود که ما منبر می‌رفتیم صحبت می‌کردیم، برای مردم، برای رفقا، در مسجد برای عموم، الان دلم می‌خواهد

بنشینم یکی برای من صحبت کند، یکی بیاید من را نصیحت کند. ـ این را اواخر عمرشان می‌فرمودند ـ و من بنشینم گوش بدهم و به آن مطالبی که می‌گوید توجه کنم. من درست کلام ایشان را درک نمی‌کردم، آخر چطور می‌شود انسان با این وضعیت با این موقعیت یک همچنین حرفی [بزند]. گاهی نهایتش حمل بر تواضع و از این چیزها می‌کردیم. الان من احساس می‌کنم ایشان راست می‌گفتند. خودم دلم می‌خواهد بنشینم به جای اینکه بیایم برای رفقا سرشان را درد بیاوریم، یکی بیاید از همین رفقا، از همین دوستان، از همین اهل علم، بیاید بنشیند ـ من جداً می‌گویم ـ وقتی من در مجالس می‌آیم می‌نشینم، چه در مجالس منزل و چه در جای دیگر مثل اینجا، رفقا صحبت می‌کنند می‌روم در همان فضایی که مرحوم آقا این مطلب را می‌فرمودند و می‌بینم چقدر استفاده می‌کنم، چقدر بهره می‌گیرم. می‌دانید چرا؟ چون مطلب مطلب این و آن نیست، مطلبی است که از جای دیگر می‌آید. اگر مطلب خلاف و خطا باشد آن یک مطلب دیگری است، ولی اگر مطلب صحیح باشد و گاهی اوقات می‌گویم

عجب من چطور اصلا از این معنا غافل بودم و الان که خطیب دارد این مطلب را بیان می‌کند می‌بینم یک مطلب جدیدی به ذهنم می‌آید و رویش تأمل می‌کنم، فکر می‌کنم و بعد وقتی‌که جلسه منقضی می‌شود پیگیری می‌کنم، یعنی ول نمی‌کنم، آن مطلبی که آمده می‌روم به دنبالش و حتی مطالب دیگری هم می‌آید.

اینها برای چیست؟ اینها برای این است که فیض خدا و علم خدا و رزق خدا انتها ندارد، انتها ندارد. مگر پیغمبر نمی‌فرمود: **ربّ زدنی فیك تحیرا**.[1] او که پیغمبر است، این تحیر برای چیست؟ این تحیر برای علم است؛ یعنی رسول خدا با اینکه مظهر اتم و اسم اعظم پروردگار است و بالاترین حقیقت نازلهٔ بعد از مقام ذات است که همه اسماء منبعث از وجود آن اسم است و همهٔ صفات و همه ظهورات در همهٔ عوالم همه منبعث از اوست، ولی در این دستگاه خدا

---

[1] . فتوحات مکّیه، ج ۱، ص ۲۷۱ و ۲۷۲؛ و ج ۲، ص ٥٤٥؛ فصوص الحکم، ص ۷۳؛ شرح الأسماء الحسنی، ملا هادی سبزواری، ص ٥۳٥؛ مرصاد العباد، ص ۳۲٦

چه چیزی نهفته است و چه مسئله‌ای هست که رسول خدا عرضه می‌دارد به پروردگار **ربّ زدنی فیك تحیرا**؛ یعنی این‌قدر که من فهمیدم این تا این مقدار است، بعد از این کو؟ دوباره نازل می‌شود. دوباره عجیب، چه دستگاهی است که این را متوجه نبودند و الان حضرت متوجه هستند. اگر متوجه بودند که تحیر معنا ندارد؛ یعنی دائماً در حال تغییر، دائماً در حال انکشاف، دائماً در حال ظهور بعد از ظهور، تجلی بعد از تجلی، چرا؟ چون ذات پروردگار لایتناهی است. اگر خود رسول خدا که در مقام معلولیت، اول اسم اعظم اول تجلی است برسد به یک نقطه‌ای که بعد از آن دیگر جهل معنا نداشته باشد پس معلوم می‌شود خدا متناهی شد، خدا از آن اطلاق و از آن تناهی به مقام تقیّد و تشخّص و تعیّن نزول پیدا کرد، درحالتی‌که ذات خدای متعال لایتناهی است و رسول خدا در مقام صفات لایتناهی و اسما لایتناهی او حرکت و سیر می‌کند.

مرحوم آقا از قول مرحوم حدّاد رضوان اللَه علیهما می‌فرمودند که من در بعضی از موارد می‌بینم که من را حرکت دادند و سیر دادند در یک عوالمی

ـ همین مراتب اسما و صفات است دیگر ـ تا می‌خواهم ببینم که در آن مرتبه چه هست و چه حقایقی نهفته است می‌بینم از آنجا رد شدم و رفتم در یک عوالم دیگر. یعنی فرصت برای برگشت به آن عالم را هم به من نمی‌دهند که من برگردم ببینم این پشت سر چه خبر بود و این عالمی که طی شد و این حقایقی که قبلا طی شد اینها چه خبر بود. خداوند قسمت کند ان‌شاءاللَه، از کرم خدا چه استبعادی دارد؟ از همانی که به آنها هم می‌داد، برای خدا هیچ فرقی نمی‌کند تمام عالم را بکند مثل مرحوم قاضی، اشکالی دارد؟ منعی هست؟ همه عالم را ولی خدا بکند، همه عالم را از آن مواهبی که به خاصان خودش چشانده به همه بچشاند. منتها شرطش این است که ما در مقام استغاثه و در مقام اتکا و التجاء صادق باشیم، اگر صادق باشیم خدای متعال بخیل نیست، خدای متعال کریم است و برای او هیچ فرق نمی‌کند چه به یک نفر بدهد چه به تمام عالم بدهد. چرا؟ چون لا یتناهی است.

یک نفر از همین رفقا رفته بود در کربلا و در حرم

حال خوشی پیدا کرده بود. برای ما می‌گفت که به امام حسین گفتم که می‌خواهم امام حسین فقط همه‌اش برای من باشی! گفتم بنده خدا امام حسین اگر تمام دنیا هم بیاید در آنجا باز برای همه هست. یعنی با تمام وجود برای تو است، با تمام وجود برای این است. نه اینکه از ارتباط با تو و نشستن با تو کم می‌شود برای بقیه. آن یک دریایی است که هر کسی بیاید در آن اقیانوس غرق است و هیچ سر سوزنی از او نه کم می‌شود و نه زیاد می‌شود. پس چرا تو می‌خواهی بُخل کنی و بقیه را از این... انسان نباید این‌طور باشد، انسان باید از همان سعهٔ اطلاقی مقام پروردگار در وجود خودش این احساس تأمین و احساس شمول را همیشه داشته باشد.

واقعاً این عبارات عبارات عجیبی است، عبارتی که حضرت می‌فرمایند این است که **فَاسْأَلِ العُلَمَاءَ ما جَهِلتَ** هر چیزی را که نمی‌دانی سؤال کن، اما از که باید سؤال کنی؟ از اهلش. این مطلبی است که اصل و اساس حرکت انسان است و این مطلب هیچ‌گاه نباید مغفول‌عنه باشد. در حرکت به سوی پروردگار و سیر به سوی پروردگار آن نکتهٔ اساسی این است

که انسان در هر قدم علم و معرفت او اضافه بشود، و هیچ‌گاه دریچهٔ قلب خود را و نفس خود را به روی دانستن نبندد که خطر از همین نقطه شروع می‌شود. اگر یک وقتی ما به اینجا رسیدیم که وقتی یک قضیه‌ای می‌خواهد برای ما روشن بشود ما نسبت به او پرده بیندازیم یا جلوی ما را بگیرند و بگویند نیازی نیست این مطالب را بدانی، یا خود ما تفاوتی نکند که آیا این مسئله را بدانیم یا ندانیم آن نقطه نقطه توقف یا به عبارت دیگر نقطه سقوط است.

حرکت انسان به سوی پروردگار حرکت علمی است و حرکت معرفتی است، نه حرکت کمّی. ما در این دنیا با جسم خودمان به سوی پروردگار که حرکت نمی‌کنیم. یکی شصت کیلو وزنش است، یکی نود کیلو، یکی هشتاد کیلو، یکی هفتاد کیلو، اینکه برای بدن ظاهر است. آنچه که در ما موجب تغییر و تحول است و ما را به سمت مقام قرب حرکت می‌دهد معرفت و علم است. هیچ قضیه دیگری در ما تحقق پیدا نمی‌کند و هیچ مسئله‌ای در ما تغییر و تبدیل نمی‌شود. فقط و فقط علم و معرفت

هی در حال زیاد شدن است و به‌واسطه آن علم و معرفت انسان به سمت تجرد نفس و به سوی توحید حرکت می‌کند. در هرجا در آن نقطه این مسئله متوقف شد در همان‌جا هم این حرکت متوقف است. پس بنابراین این مکتب‌هایی که می‌گویند: آقا بیا اینجا به بقیه‌اش کار نداشته باش! آقا بیا اینجا چه کار داری چه قضیه‌ای اتفاق می‌افتد! آقا بیا اینجا چشمت را ببند و گوشت را کر و زبانت را لال بگردان! اینها همه کفر است، اینها همه شیطان است، اینها همه کلک‌ها و شبکه‌های دام افراد است که مچ‌شان باز نشود، به خاطر اینکه فسادشان رو نشود. آقا چرا اینجور شد؟ نباید حرف بزنیم! آقا چرا آن قضیه آن‌طور است؟ صدایت نباید دربیاید! آقا در این قضیه چه اتفاقی افتاده؟ این کار خلاف شرع است، به تو چه ارتباطی دارد! آقا این مسئله چرا این‌طور است؟ تو حرف نزن! بعدا می‌فهمی، بعدا درک می‌کنی! می‌گوید بعدا چیه؟ همین الان. چرا بعدا؟ خب بعدا هم مثل الان. حالا فرض کنیم بعدا یک سال دیگر، حالا گیرم که یک سال اتفاق افتاد، یک سال دیگر شد می‌گویند یک سال بعد، یک سال دیگر

شد پنج سال دیگر. بالاخره کی باید این قضیه را بفهمیم؟ کی باید این مطلب را بفهمیم؟

تمام این مکتب‌ها همه همین است؛ یعنی اول حرفی که در آنجا هست این است که صدایت درنیاید. منطق چیست؟ منطق منطق ابوبکر، حرف نباید بزنی، صدا نباید بکنی، هرچه هست همین است، حرف بخواهی بزنی با مسائل و مطالب دیگر برخورد خواهی کرد. این منطق منطق امیرالمؤمنین نیست، این منطق منطق امام صادق نیست، در منطق امام صادق همه باید بیایند، شیعه باید بیاید مطالبش را بپرسد، سنی باید بیاید بپرسد، منکر خدا و ملحدین باید بیایند سؤالاتشان را بکنند. در مسجد به روی همه باز است، یهود باید بیایند. یهود می‌آمدند در مسجد مدینه امیرالمؤمنین می‌آمدند نمی‌گفتند تو یهودی هستی بلندشو برو بیرون، نه در خود مسجد مدینه امیرالمؤمنین با یهود صحبت می‌کرد و می‌گفت: **السّلام علیك یا أخا الیهود**[1] ای برادر

---

[1] الإختصاص، ص ١٦٣؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص ٥٢٣، الخصال، ج ٢، ص ٣٦٤.

یهودی. چرا؟ به خاطر اینکه او گناهی نکرده. تابه‌حال یهودی بوده، حق به او نرسیده، مطلب به او نرسیده. چرا امیرالمؤمنین با او بد برخورد کند؟ چرا به او پرخاش کند؟ چرا به‌واسطه جهل بلااختیار او، نه در مقام عناد، جهل بلااختیار او حضرت بیایند او را محاکمه کنند؟ او تقصیر ندارد بسم اللَه حالا آمد. مسئله این است.

خیلی این قضیه قضیه مهمی است، ان‌شاءاللَه اگر توفیق پیدا کردیم راجع به این مسائل یک قدری توضیح بدهیم تا آنجایی که مقتضای حال و مقام اجازه می‌دهد آن موقع خواهید فهمید که اصلا مکتب یک مکتب دیگری است. مکتب تشیع یک مکتب دیگر است. مکتب امام صادق یک مکتب دیگر است. اصلا غیر از آنچه که این طرف آن طرف مسائلی مطرح است. اینها چه بودند، در چه افقی حرکت می‌کردند، مرامشان چه بود، حضرت دارد به او سلام می‌کند می‌گوید ای برادر یهودی. اصلا عجیب است.

آیا این فقط اختصاص به آن زمان دارد یا الان هم همین است؟ الان هم یهود، نصاری، اهل کتاب، سایر

افراد نه اینکه حالا یهود، اصلا منکر خدا، چه گناهی کرده، اینهایی که مستضعف [فکری] هستند اینهایی که در افکار خودشان در عقاید خودشان به راه دیگری رفتند، اینها چرا باید دور باشند؟ چرا باید بعید باشند؟ چرا نباید انسان با آنها ارتباط داشته باشد و آنها را آشنا کند؟ با روشش با مرام خودش بیاید آنها را آشنا کند، اینها تغییر پیدا می‌کنند، اینها هم فطرت دارند، اینها هم عقل دارند، اینها هم درک می‌کنند، اینها بدی را درک می‌کنند، خوبی را درک می‌کنند، وجدان آنها فطرت آنها که ودیعه الهی در میان آنهاست زنده است و از بین نرفته است.

خود بنده در موارد عدیده‌ای اتفاق افتاده، که با همین غیر از اهل مسلمان‌ها از اهل کتاب، بودم و برخوردی داشتم، از برخورد من آن مسیحی یا آن یهودی متحول شد. چرا؟ چون من نیامدم مانند قِشریون که آنها یک حجابی قرار می‌دهند و با یک وضعیتی و با یک کیفیتی می‌آیند و برخورد می‌کنند و همان برخورد موجب اِبعاد آنها و دورکردن آنها از حق و حقیقت است، نیامدم این کار را بکنم. من

روشی را در پیش گرفتم، من با بزرگان و با اولیای الهی در سفر، در حضر بودم و حرکات آنها را می‌دیدم و سخن آنها را می‌دیدم و برخورد آنها را با افراد مختلف و با اشخاص مختلف مشاهده می‌کردم. همان برخوردی که برای آنها همیشه ایجاد خاطره می‌کرد و آنها در همان حال و هوا حرکت می‌کردند و زندگی می‌کردند. این مسئله مسئله‌ای است که ما از روش و مرام اولیاء و ائمه این مطالب را به دست آوردیم نه اینکه همین‌طوری یک مسائلی باشد و یک تخیل و یک رأی و یک سلیقه، نه، مبانی ما اقتضای یک همچنین مطلبی را می‌کند.

انسان باید به دنبال معرفت باشد، آن معرفت را باید به دست بیاورد آن معرفت را باید کسب کند، و به‌واسطه آن معرفت زیادی انسان حرکت کند و از خدا بخواهد که هر روز توفیق خودش را نسبت به مسائل و نسبت به مطالب در وجود او بیشتر کند. خیلی از افراد بودند و هستند که اینها از نقطه نظر علوم ظاهری بی‌بهره نیستند، ولی وقتی‌که انسان نگاه می‌کند می‌بیند که دستشان خالی است، آن فهم را ندارند، آن درک را ندارند، و این همان چیزی است

که امام علیه السّلام می‌فرماید باید به آن برسی.

خیلی وقت پیش ـ حدود ۳۰–۳۵ سال پیش ـ که ما در قم بودیم یکی از آقایان مشهد که یک نسبت سببی هم با ما داشتند مرحوم آقای رضوی ـ خدا رحمت کند ـ از علمای مشهد و از اخیار و صلحا بود، مرد با صفایی بود، خیلی به مرحوم آقا هم ارادت داشت و واقعا ایشان را دوست داشت. ایشان آمده بود در قم همان منزلی که ما بودیم ایشان هم در همان منزل تشریف داشتند. یک روز ما در بیرونی بودیم و داشتیم با هم صحبت می‌کردیم که یکی از آقایان و علمای معروف قم آمد برای دیدن ایشان ـ البته آن شخص الان فوت کرده و بسیار شخص معروفی بود و مستشکل درس‌های مرحوم آقای بروجردی بود، عناوین زیاد داشت ـ بعد وقتی‌که صحبت می‌کرد حکایتی را نقل کرد. قضیه این بود که می‌گفت در فلان قضیه و فتنه‌ای که در قم اتفاق افتاده بود ـ در همان زمان گذشته، خیلی مسائل پیچیده شده بود قضایا به هم ریخته بود، امنیت چه شده بود، مردم در نگرانی بودند، به خصوص اهل علم در نگرانی بودند

ـ می‌گفت که فلان‌کس ـ حالا بنده اسم نمی‌برم ـ می‌خواست مشرف بشود برای مشهد، که خود آن آقا هم یکی از افراد و اعاظم این بلده طیبه بود، سفارش کرد که وقتی شما مشرف می‌شوید به خدمت علی ابن موسی الرضا آنجا شفاعت کنید و بگویید که این خواهر شما در اینجا نمی‌تواند از عهده حل این بحران بربیاید!! و شما ایشان را کمک کنید! بالاخره شما امام هستید و کمک کنید این حضرت بی‌بی فاطمه معصومه سلام اللَه علیها ایشان مخدره هستند، عفیفه هستند! ـ حالا به عبارت ما زورشان نمی‌رسد، این را من شوخی نمی‌کنم ها ـ و شما کمک کنید که از این بحران و از این مسئله بگذریم. حالا خود این بنده خدا هم به عنوان تأیید داشت این قضیه را می‌گفت. بله این مخدره را تنها نگذارید! ایشان دست تنها هستند! با همین عبارت می‌گفت ها.

ما همین‌طوری بیر بیر ـ به این عمامه ماشاءاللَه نمی‌دانم چقدر بود؟! محاسنش که الحمدلله خوب بود و یک قدری از بنده بیشتر بود، عمامه‌اش هم تقریبا چند برابر ما بود! ـ ما همین‌طور به این نگاه می‌کردیم. البته این مرحوم آقای رضوی ـ خدا

رحمتش کند ـ ایشان می‌خندید و سری تکان می‌داد. ما هم هیچی نگفتیم. بعد وقتی‌که این رفت رو کردم به آقای رضوی گفتم: آقا این چه کسی بود بلند شده بود آمده بود؟! ماشاءاللَه این منبع معرفت و ولایت و شناخت و عرفان و حقیقت... ایشان بعد معرفی کرد که ایشان اول مستشکل درس آقای بروجردی بود و بعد چه بود و چه بود. گفتم عجب عجب! سنش هم زیاد بود. گفتم این شصت سال، این درکش، فهمش، درسش، تدریسش ـ مؤسسات تحقیقاتی هم داشت ـ این نهایت به اینجا رسیده که دارد می‌گوید حضرت معصومه زورش نمی‌رسد! به امام رضا بگویید بیاید کمکش بکند این مسائل، بحران، این قضایا از بین برود! بعد ایشان گفت اینها همین هستند.

حالا من اینها را به شما عرض می‌کنم شما تبسم می‌کنید و برایتان خیلی عجیب است. ولی هیچ عُجبی ندارد. چرا؟ چون تمام این مطالب بدون تربیت در سینه هی انباشته شده است، بدون اینکه یک نفر دست را بگیرد فقط در سینه مثل ضبط صوت

که شما مطالب را هی در نوار ضبط کنید، درک ندارد، شعور ندارد، نمی‌فهمد، فهم ندارد. لذا به اینجا می‌رسد که حضرت معصومه یک خانم ... خب عزیز من! این روایاتی که مربوط به حضرت معصومه است، جلالت آن حضرت و تعابیر عجیبی که راجع به شفاعت حضرت معصومه است که همهٔ افراد مورد شفاعت قرار می‌گیرند این برای کیست؟ به خاطر اینکه یک سعهٔ وجودی این بی‌بی مطهره دارد که تمام عالمیان را می‌تواند در تحت شفاعت خودش قرار بدهد. چه کسی اینها را می‌فهمد؟ این مطالب را چه کسی می‌فهمد؟ این مطالب را یک ولی خدا می‌فهمد که می‌گوید اگر از آن طرف آن طرف کره زمین برای زیارت حضرت معصومه انسان بیاید ضرر نمی‌کند. آن وقت شما ببینید یک همچنین مسائلی [مطرح می‌شود.] این برای چیست؟ این به خاطر اینکه آن معرفت نیست، یک سری مطالبی روی همدیگر انباشته شده، مطالعه بوده، مباحثه بوده، کتاب بوده، اما چه درکی در اینجا بوده؟ چه تعمیقی در اینجا انجام گرفته؟

الان یاد یک داستان دیگر افتادم دیدم بد نیست

این را هم بگویم. در اواخر حیات مرحوم آقا در همان مشهد یک شب به اتفاق ایشان ما رفتیم یک مجلس روضه شب بیست و هشتم صفر بود. یکی از آقایان مشهد که او هم الان فوت کرده و به رحمت خدا رفته، بعضی از آقایان دیگر هم بودند، مرحوم آقای مهدوی دامغانی هم در آن مجلس بود و دو سه تا از آقایان دیگر هم بودند و ما هم نشستیم. بعد یک هیئت سینه‌زنی آمد برای یکی از اطراف مشهد بود و به یک شکل خاصی هم عزاداری می‌کردند. آن آقای صاحب مجلس هم در کنار در ایستاده بود و مرتب یا الله یا الله می‌کرد و حال توسلی داشت. بعد آن هیئت عزاداریشان را کردند و خود همین (صاحب مجلس) ایشان رفت منبر و صحبت کرد، در وسط منبر داستانی نقل کرد. داستان این بود که یکی از علمای اصفهان ـ در زمان مرحوم صدر اصفهانی که آن موقع ایشان در [اصفهان] بوده ـ یک طلبهٔ سیدی بوده که به‌واسطه بعضی از برخوردها مفتون یک دختری می‌شود. طلبهٔ جوانی بوده و ظاهرا هم چیزی در بساط نداشته.

وقتی مادرش مطلع می‌شود خیلی ناراحت می‌شود می‌گوید این دختر فلان تاجر اصفهان است، این چه وضعیه این‌طور شده. مدتی از این قضیه می‌گذرد و این اصلا وضع و حالش تغییر می‌کند و بیمار می‌شود. یک نفر ایشان را هدایت می‌کند به صدر اصفهانی که در آن موقع حاکم اصفهان بود و خیلی هم مرد متمولی بوده، البته کارهای خیر می‌کرده ـ این مدرسه صدری که در اصفهان است ایشان آن را ساخته است ـ یک شخصی به ایشان راهنمایی می‌کند که این مطلب را اگر بروی به فلان‌کس بگویی شاید بتواند این مسئله را حل بکند. این هم می‌آید و صبح می‌رود در آن عمارت، ولی خجالت می‌کشد. حالا چطور برود پیش او و بیاید چه بگوید. بگوید ما یک همچنین مشکلی پیدا کردیم. بیاید چه کار بکند، می‌گوید طلبه بابا برو پی کارت، من بیایم چه کار بکنم. یک مدتی می‌ایستد و برمی‌گردد. مادرش می‌گوید چه کار کردی؟ می‌گوید رفتم هرچه ایستادم خسته شدم خجالت کشیدم نرفتم. دوباره فردا می‌رود و آنجا می‌ایستد و باز نمی‌تواند خودش را راضی کند به اینکه بیاید و

این مطلب را با او در میان بگذارد مراجعت می‌کند. روز سوم یک مرتبه یک فراشی می‌آید و به او می‌گوید که شما را می‌خواهند. می‌رود در آنجا و می‌گوید من از آنجا سه روز است دارم تو را تماشا می‌کنم می‌آیی و می‌روی برمی‌گردی. داستان چیست؟ او خجالت می‌کشد و می‌گوید بگو، بالاخره داستان را می‌گوید، می‌گوید بسیار خب فردا بیا اینجا و به اتفاق ببینیم چه می‌کنیم.

آن طلبه فردا می‌آید و با صدر با هم سوار می‌شوند می‌روند در همان منزل فلان تاجر. وقتی‌که در می‌زنند صبح زود یک‌دفعه آن تاجر می‌اید بیرون می‌بیند اِ صدر اصفهانی آمده. دستپاچه می‌شود: بفرمایید بفرمایید. خلاصه می‌روند در آنجا می‌نشینند. بعد از طی مقدمات، صدر رو می‌کند به آن تاجر و می‌گوید اگر رسول خدا بیاید و دختر تو را برای فرزند خودش خواستگاری کند تو چه می‌کنی؟ می‌گوید زهی سعادت اینکه رسول خدا بخواهد، این حرف‌ها چیست. آن می‌گوید بسیار خب، این طلبه سید این فرزند رسول خداست و ما

داماد را آوردیم، آنچه که مربوط به ماست این است که وسایل زندگی و امورش را آماده کنیم، آنچه که مربوط به توست این است که دخترت را به ازدواج او دربیاوری. او می‌گوید بسیار خب. خلاصه همانجا عقد خوانده می‌شود و او هم یک زمینی می‌دهد و یک مالی می‌دهد و فراشی می‌دهد و منزلی می‌دهد. وضعیت آن بنده خدا سید اولاد پیغمبر، نانش دیگر در روغن و... ـ خدا ان‌شاءاللَه از این شانس‌ها به بقیه هم بدهد که گاهی اتفاق می‌افتد. تا حالا که قسمت نشده تا از این به بعد خدا بزرگ است که یکی مثل صدر اصفهانی پیدا بشود و اولاد پیغمبر را به یک نوایی برساند (مزاح)ـ بعدا این طلبه هم از علمای اصفهان می‌شود.

این مطلب را من فراموش کردم. این طلبه وقتی‌که از علما شده بود در یک سفری که رفته بود برای عتبات، به نجف که رسیده بود قبل از اینکه برود برای زیارت امیرالمؤمنین، اول رفته بود در وادی السلام یا در خود صحن (نمی‌دانم شبهه از من است، چون صدر اصفهانی را در نجف دفن کرده

بودند[1]) برای زیارت قبر صدر اصفهانی بعد رفته بود برای زیارت امیرالمؤمنین. وقتی‌که به او اعتراض می‌شود این داستان را نقل می‌کند و می‌گوید حالا با این وجود آیا من نباید اول به زیارت صدر بروم؟! بعد او تأیید می‌کند که بله باید بروی. تا این حرف را این آقای منبری می‌زند یک‌دفعه ما به هم (مرحوم آقا) نگاه کردیم. یکی از آن آقایانی که در آنجا بود در همان پای مجلس یک دفعه بلند صدا زد: نخیر، اصل مُثبِت می‌فرمایید. ـ دوستان و رفقای [اهل علم] این [قاعده اصولی] را می‌دانند که چیست ـ حالا یک کاری او کرده دلیل نیست برای این کار. بعد آن دیگر هیچ حرف نزد. یعنی معلوم می‌شود همین آقای منبری که دارد این مطلب را نقل می‌کند، همان عالمی که در آنجا به یک نوایی رسیده، همان شخصی که در آنجا ... همه آنها همین است معرفتشان! می‌گویند وقتی رفتی نجف درست است اول باید بروی سر قبر همان صدر بعد بروی به

---

[1] محل دفن ایشان در مدرسه علمیه صدر اعظم نجف اشرف که خودش بانی آن بوده است می‌باشد.

زیارت امیرالمؤمنین! این است قضیه؟ وقتی‌که آمدیم بیرون مرحوم آقا گفتند این حرف‌ها چیست که بالای منبر می‌زنند. تمام دنیا زیر ولایت امیرالمؤمنین دارند انجام می‌دهد، آن توفیقی که صدر پیدا کرده آن از ولایت او به امیرالمومنین بوده، و چقدر ما نسبت به این مسئله درکمان ضعیف است.

خب ببینید، این همین قضیه است یعنی همین قضیه‌ای که قبلا نقل کردم همه اینها در یک ردیف است. لذا می‌بینیم که مطالب یکی است، مسئله یکی است. آن مطلبی را که من خدمت رفقا عرض کردم[1] که آن شخص با مرحوم آقا صحبت می‌کرد و می‌گفت که نه، نباید این منازلی که در آنجا وقف است تخریب بشود و باعث توسعه حرم امام رضا بشود، آن باید سر جایش باشد نباید این توسعه باشد... مرحوم آقا می‌فرمودند این حرم حرم برای همه است، همه باید بیایند. این [شخص] درک نمی‌کرد و مطلب را نمی‌فهمید. من بعداً به آقا عرض کردم که آقا اینها اصلا این حرف‌ها را نمی‌فهمند.

---

[1] درس خارج فقه، جلسه ۸۰

ایشان فرمودند بله آقا، اینها اصلا نمی‌فهمند، اصلا امام رضا را نمی‌فهمند، اصلا ولایت را نمی‌فهمندف اصلا نمی‌فهمند.

زیارت امام رضا که مستحب است را با یک استحباب عادی هم تفاوتی نمی‌گذارند، این مستحب است آن هم مستحب است! اما اینکه این معرفت چگونه حاصل می‌شود، اصلا در این وادی نبودند، اصلا در این مسئله اینها حرکت نکردند. اینها همه برای چیست؟ اینها همه برای جهل است، اینکه انسان بخواهد به یک مطلب و مطلوبی برسد باید این جهل را از بین ببرد، به‌واسطه برخورد با آن افرادی که آنها حال و هوای‌شان فرق می‌کند، مسائل‌شان فرق می‌کند و در تحت یک فضای دیگری هستند.

ان‌شاءاللَه امیدواریم که خداوند متعال توفیق بدهد که ما بتوانیم آن علمی که مقصود و منظور امام علیه السلام است آن علم را به دست بیاوریم و آن فهم را به دست بیاوریم وگرنه این مطالب و این کتاب‌ها و اینها را همه خواندند، همه اینها را یاد گرفتند. واقعا من گاهی از اوقات یک مطالبی را

می‌شنیدم مثلا فلان عالم خب عالم است، مرد بزرگی است، ولی صحبت‌هایی که می‌کند و مطالبی که [مطرح] می‌کند چرا این‌جوری است؟ چرا اینطوری است؟ چرا توقع ما بیش از این مطالب است؟ بعد می‌گوییم بالاخره این دیگر یک راه دیگری می‌خواهد، یک روش دیگری می‌خواهد که آن در همه جا پیدا نمی‌شود.

ان‌شاءاللَه خدای متعال توفیق بدهد که همه ما در صراط اهل‌بیت و صراط اولیای خودش ما را بیش از پیش موفق بدارد.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد